

تحلیل رشد فزاینده پذیرفته‌شدگان زن در آموزش عالی ایران: دستاوردها و چالش‌ها

ژانست صلیبی*

چکیده

یکی از پایه‌های مهم توسعه پایدار، تربیت نیروی انسانی کارآمد است که برای کشورهای در حال توسعه‌ای چون ایران، ضرورتی حیاتی به شمار می‌رود. زنان به‌عنوان نیمی از نیروی انسانی، یکی از مهم‌ترین منابع برای تحقق اهداف توسعه محسوب می‌شوند. از آنجا که توازن امکانات و توزیع متعادل فرصت‌های موجود از جمله توزیع برابر فرصت‌های آموزشی به‌جهت نقش تعیین‌کننده آن در توسعه انسانی، اهمیت فراوانی دارد، در این مقاله سعی شده است در تبیین مسئله زنان و دسترسی به آموزش عالی و پیامدهای آنان در کشورهای در حال توسعه‌ای نظیر ایران، روند رو به رشد کمی و کیفی این پدیده بررسی و معلوم شود پیامدهای افزایش حضور زنان در آموزش عالی بدون انطباق با نیازهای لحاظ‌نشده در برنامه‌ریزی اقتصادی و فرهنگی توسعه کشور نه تنها نمی‌تواند فرصتی سازنده تلقی شود بلکه زنان تحصیل‌کرده را با دشواری‌های بسیاری در حوزه زندگی شخصی، اجتماعی و اقتصادی روبرو می‌سازد.

کلیدواژه‌ها: توسعه پایدار، تعلیم و تربیت، توسعه منابع انسانی، آموزش عالی، سهمیه‌بندی جنسیتی.

توسعه - ابعاد کلی

در فرهنگ جغرافیای انسانی (Dictionary of Human Geography)، توسعه (Development)

* استادیار گروه علوم اجتماعی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی؛

تاریخ دریافت: ۸۹/۷/۶ تاریخ پذیرش: ۸۹/۹/۸

تحت عنوان فرایندهای تغییر اجتماعی یا یک تغییر در طرح‌های طبقاتی و دولتی برای تغییر شکل دادن اقتصادهای ملی تعریف شده است. (Gregory et al, 2009) این تعریف درک توسعه اقتصادی را تبیین می‌کند که اساس تقسیم‌بندی کشورهای جهان به «جنوب» (South) و «شمال» (North) است. توسعه اقتصادی، نسخه‌ای از پیشرفت (progress) در یک اقتصاد خاص است که به پیشرفت‌هایی در فناوری، گذر از یک اقتصاد مبتنی بر کشاورزی به اقتصاد مبتنی بر صنعت و بهبود معیارهای زندگی دلالت دارد.^۱ (ویکی‌پدیا - دایرةالمعارف آزاد) دیگر متغیرهایی که در مفهوم‌سازی آنچه تحت عنوان یک کشور توسعه‌یافته دانسته می‌شود، دخالت دارند، عبارت‌اند از «انتظار زندگی» (Life expectancy)، سطوح تعلیم و تربیت، فقر و اشتغال در آن کشور. به بیان دیگر، اگر «پیشرفت یا رشد» را افزایش درجه بهره‌برداری از دستاوردهای مادی فرهنگی و اجتماعی بدانیم، توسعه به افزایش منابع و امکاناتی که با آنها می‌توان به دستاوردهای رشد دست یافت، اشاره دارد. اگرچه فرایند توسعه چندجانبه است، اما بعد اقتصادی آن بیشتر توجه شده و این در حالی است که به نظر می‌رسد بعد فرهنگی آن اهمیت زیربنایی بیشتری دارد. در تأکید بر نکته اخیر، هابرماس (Habermass) از «عقلانیت ابزاری» در مقابل «عقلانیت فرهنگی» صحبت می‌کند. (بشریه، ۱۳۷۱: ۵) او معتقد است که کشورهای غربی کاملاً توسعه نیافته‌اند یا فقط در بعد اقتصادی توسعه یافته‌اند. پیدایش «عقلانیت فرهنگی» - یعنی گسترش توانایی‌های کلامی و زبانی انسان - مبنای همه وجوه معنوی توسعه را تشکیل می‌دهد. این هدف در کنار ارتقای زندگی انسان در یک مفهوم وسیع، حاصل توسعه به‌ویژه توسعه فرهنگی در کشورهای در حال توسعه است. بار عظیم توسعه فرهنگی در جوامع بر دوش نهاد تعلیم و تربیت است. نظام آموزشی است که باید هماهنگ با اهداف توسعه در کشورها تغییر یابد تا بتواند افراد را برای رویارویی و پذیرش تحولات نوین در جامعه و مشارکت در تسریع آنها آماده کند؛ وظیفه نظام‌های آموزشی است که افراد را برای فردا تربیت کنند.

از مهم‌ترین عوامل مؤثر در افزایش پیشرفت‌های فنی، تربیت متخصصان و کارگران ماهر و آزموده است که چرخ‌های عظیم صنعت و کشاورزی را در کشورها هدایت می‌کنند و موجبات استقلال و قدرتمندی سیاسی آنان را در جهان فراهم می‌آورند؛ و در نهایت می‌توان گفت پیشرفت‌های فنی، دستاورد تاریخ، فرهنگ و تعلیم و تربیت در کشورها، و تابع خط‌مشی آنها در مراودات تجاری با دیگر کشورها است که به‌طور مستقیم از طریق سرمایه‌گذاری بر منابع مادی و انسانی و نیز دادوستدهای بین‌المللی گسترش می‌یابند.

براساس آنچه عنوان شد، برخورد با نیازهای اساسی آحاد جامعه، عمده‌ترین هدف توسعه در کشورها است. بسیاری از کشورهای درحال توسعه، این تلاش را در اولویت برنامه‌ریزی‌های ملی خود قرار داده‌اند. تعالی فرهنگی را می‌توان از طریق ارضای نیازهای فردی و اجتماعی با ایجاد فرصت‌های برخورداری از آموزش و تعلیم و تربیت برای افراد به‌ویژه قشر کودکان واجب‌التعلیم و آموزش عالی فنی و حرفه‌ای در کشورهای کمتر توسعه‌یافته و درحال توسعه ایجاد کرد.

و درنهایت می‌توان به رابطه بین پیشرفت فناوری و بهبودهایی در بهداشت، تعلیم و تربیت و مهارت نیروی کار و آنچه در مفهوم آن «سرمایه‌گذاری بر سرمایه انسانی» (investment in human capital) دانسته می‌شود، توجه کرد. سرمایه‌گذاری بر سرمایه انسانی به اشکال متفاوتی صورت می‌گیرد: صرف بودجه برای تسهیلات بهداشتی، کار و آموزش نهادی و کارآموزی، تعلیم و تربیت سازمان‌یافته رسمی، برنامه‌های مطالعه و تعلیم و تربیت بزرگسالان. سرمایه‌گذاری بر سرمایه انسانی می‌تواند بر برخی ویژگی‌های نیروی کار که به‌مثابه موانعی برای بارآوری وسیع‌تر عمل می‌کنند (نظیر بهداشت ضعیف، بی‌سوادی، عدم قابلیت دریافت دانش جدید، ترس از تغییر، فقدان مشوق و بی‌تحریکی) غالب شود و بهبودهایی را در بهداشت، تعلیم و تربیت و مهارت در کار موجب شود که می‌تواند بارآوری و دستیابی به‌کار و پیش‌شرایط برای اعلام فناوری پیشرفته و پیچیده‌تر را که در فرایند تولید به کار گرفته می‌شود به‌نحو چشمگیری افزایش دهد.

تعلیم و تربیت و توسعه - برداشتی کلی

تعلیم و تربیت، نهادی اجتماعی و عهده‌دار انتقال فرهنگی دستاوردهای بشری به نسل آینده، پرورش استعدادهای آنان و ارائه اطلاعاتی است که نسل جوان را برای مشارکت بیشتر در تحقق آرمان‌های علمی - فرهنگی و اقتصادی - اجتماعی ترغیب کند. درواقع تعلیم و تربیت را می‌توان مجموعه اعمال هدفمند و مشخصی دانست که در راستای اهداف توسعه ملی در قالب مجموعه‌ای از فعالیت‌های آموزشی براساس برنامه‌ریزی درسی و متکی بر نیروی انسانی متخصص جهت آموزش و با استفاده از ابزار فناوری روی می‌دهد. (حقیقت‌گو، ۱۳۸۴)

تحلیل بستر رشد صنعتی جوامع متکی بر دستاوردهای فناوری آنان است که درواقع حاصل توسعه و پیشرفت تعلیم و تربیت نیروی انسانی آگاه، متعهد، پرتلاش و متخصص برای پیشبرد اهداف توسعه صنعتی و ارتقای سطح دانش و فناوری به‌ویژه در کشورهای درحال

توسعه است. همین امر، توجه به نهاد تعلیم و تربیت و عملکرد آن را در سرلوحه برنامه‌ریزی توسعه ملی مورد تأکید قرار می‌دهد.

بر مبنای آنچه اشاره رفت، به‌طور کلی می‌توان گفت تعلیم و تربیت از بنیادی‌ترین نهادهای اجتماعی است که ضمن بازتاب اهداف توسعه در اولویت‌های برنامه‌ریزی خود در سطح کشورها، ابزاری برای دستیابی به آن اهداف در سطح ملی است. این نهاد هماهنگ با نیازهای اقتصادی و اجتماعی در چهارچوب یک نظام آموزشی منطبق با نیازهای جامعه در قالب تربیت نیروی انسانی متبحر، کارآمد و متخصص متجلی می‌شود و پرورش و تربیت نیروی انسانی کارآمد و متخصص، تعیین رشد و توسعه، استقلال اقتصادی، توسعه کشاورزی، صنعتی، فناوری، بهداشتی و درمانی را در پی دارد. (رستمی، ۱۳۸۳)

تعلیم و تربیت با بهبود بخشیدن توانایی افراد برای کسب و استفاده از اطلاعات، سبب عمیق‌تر شدن فهم آنان از خود و جهان می‌شود، ذهن ایشان را با بسط دادن تجربیاتشان غنی می‌سازد و بدین وسیله گزینه‌های آنان را در مقام مشتری، تولیدکننده و شهروند بیشتر می‌کند. تعلیم و تربیت، توانایی افراد را برای برخورد با خواسته‌های خود و خانواده‌اش، با افزایش بارآوری آنها تقویت می‌کند و توانایی بالقوه آنان را برای دستیابی به معیارهای بالاتری از زندگی ارتقا می‌دهد. دانش، دستاورد تعلیم و تربیت است که خود با بهبود اعتمادبه‌نفس افراد، توانایی آنان را برای ابداع و اختراع، و فرصت‌های آنان را برای دستیابی به پیشرفت شخصی و اجتماعی چند برابر می‌سازد. (سرکار آرائی، ۱۳۷۳: ۶)

هنگامی که دستاورد یا فرایند تولید جدیدی به بازار کار معرفی می‌شود، کارکنان و کارگران باید درباره چگونگی به‌کارگیری آن در شرایط و محیط‌های خاص تولید، اطلاعات ضروری را کسب کنند. در این زمینه به‌نظر می‌رسد افراد تحصیل‌کرده در صحنه‌های صنعتی و کشاورزی دارای نوآوری‌های فنی، از استعداد جذب پیشرفت‌های فنی حرفه‌ای و علمی بیشتری برخوردار باشند.

در سال‌های اخیر، رشد فاحشی در هزینه عمومی تعلیم و تربیت در کشورهای درحال توسعه روی داده است؛ اما از آنجاکه سرانه هزینه در این کشورها فقط $\frac{1}{3}$ مقداری است که در کشورهای توسعه‌یافته صرف می‌شود، این شاخص به وجود حداقل فرصت‌ها و تسهیلات و نسبت نازل سوادآموزی در فقیرترین کشورها دلالت دارد. نسبت سوادآموزی بزرگسالان در کشورهای کم‌درآمد به طور متوسط معادل ۶۰ درصد - در مقابل ۷۸ درصد کشورهای دارای درآمد متوسط و ۹۹ درصد کشورهای فقیر - است. درحالی‌که بهبود اصلی، در «نسبت»

سوادآموزی در اغلب کشورها در چند دهه اخیر صورت گرفته، تعداد مطلق کشورهای که نسبت بالای بی‌سوادی دارند در واقع افزایش یافته است. در شرایط کنونی به‌استثنا فقیرترین کشورها، در اغلب کشورهای دیگر بیشترین تعداد کودکان، به برخی اشکال تعلیم و تربیت دوره ابتدایی و مقدماتی دسترسی دارند، اما نسبت افت تحصیلی در مدارس این مقطع غالباً بالا است. (Thirlwall, 1994) در اغلب کشورهای در حال توسعه، تعلیم و تربیت متوسطه «تجملی» محسوب می‌شود و درمورد آموزش عالی نیز چنین نگرشی وجود دارد. علت آن است که اکثراً اعتقاد ندارند که هر چه تدارکات و امکانات آموزشی وسیع‌تر باشند پیامدهای مثبتی را به دنبال خواهد داشت.

شایان ذکر است که بدون شک تعلیم و تربیت برای افراد و جوامع منافع را در پی دارد اما همچنین می‌تواند با ایجاد پیامدهای منفی (هزینه‌ها)، به سخت‌تر شدن برخی از مشکلات توسعه منجر شود؛ به بیان دیگر، تعلیم و تربیت، دانش و مهارت‌هایی که بارآوری را ارتقا می‌بخشند، جایگیر می‌سازد ولی ممکن است نابرابری‌هایی را هم در جوامع ایجاد کند و ارزش‌ها، نگرش‌ها و آرزوهایی را که مخالف با فرایند توسعه هستند القا کند (برای مثال انطباق شیوه‌ها و ساختارهای نهادینه‌شده بی‌تناسب (نامناسب) با محیط کشور)، و این در حالی است که جوامع نیاز دارند درباره ماهیت امکانات آموزشی و نحوه تخصیص آنها به تناسب نیازها و آزمندی‌های جامعه به‌دقت تحقیق کنند.

از آنجاکه در قرن حاضر، تحول جامعه‌های بشری تحت سیطره فناوری و اطلاعات ترسیم می‌شود، اساس منبع قدرت و ساختار آن در قالب توانایی و توانمندی‌های آحاد جوامع در فرایند توسعه تبیین می‌شود؛ بنابراین، آموزش و دانش‌اندوزی - که بنیاد دانایی و اطلاعات است - باید در دسترس همگان قرار گیرد. آموزش عالی در جهان امروز، از دهه‌های پایانی قرن بیستم رو به همگانی شدن گذاشته و به‌صورت تقاضای اجتماعی درآمده است؛ که این خود دستاورد ظهور عصر اطلاعات و رشد نیاز به کسب دانش برای بهره‌گیری از امکانات فناوری و مجهز شدن به ابزاری برای مشارکت مفید در عرضه علم و صنعت و رشد اقتصادی نزد افراد است. (بیران، ۱۳۸۳)

پیرو اهداف توسعه آموزشی در راستای بحث فوق، دسترسی به فرهنگ و آموزش عالی، حق مشترک تمامی آحاد جامعه است و همه باید بتوانند براساس شایستگی و تلاش خود و بدون محرومیت به‌لحاظ جنس، زبان، دین و تمایزات طبقاتی و فرهنگی، اجتماعی یا جغرافیایی و یا ناتوانی و معلولیت جسمانی به دانشگاه دست یابند. بنابراین، آموزش عالی

به‌عنوان متولی تربیت و تأمین نیروی انسانی در سطح «خبرگی»، آحاد کشور را برای تصدی مشاغل حساس در حوزه‌های صنعت، مدیریت و احراز در مشاغل کلیدی و مهم در همه حیطه‌های زندگی اجتماعی مجهز می‌سازد. (کنفرانس جهانی آموزش عالی، ۱۹۹۸؛ به‌نقل از بیران، ۱۳۸۳) در این میان، زنان به‌عنوان نیمی از نیروی انسانی مولد - که نه‌تنها موضوع بلکه هدف توسعه هستند - باید بتوانند به‌تناسب صحیح و منطبق با نیازهای توسعه علمی و صنعتی از فرصت بهره‌وری از آموزش عالی برای دستیابی به تخصص‌های ضروری بازار کار و تصدی مشاغل کلیدی و احراز «خبرگی» برای مشارکت در تحقق اهداف برنامه توسعه ملی برخوردار شوند. (حقیقت‌گو، ۱۳۸۴)

زنان و توسعه

یک نسل قبل - یعنی در اوایل دهه ۱۹۸۰ - نظریه پردازان نئولیبرال اقتصادی در بحث‌های خود زنان را نه به‌مثابه تولیدکنندگان رفاه (Wealth) بلکه به‌مثابه مصرف‌کنندگان آن می‌دیدند. (Eyben, 2008)

در سال ۱۹۸۶، به‌همت وزارت امداد انگلستان، نخستین بار عبارت «زنان در توسعه» (women in development) مطرح شد با هدف آگاه‌اندیدن عموم از اینکه بهبود در وضعیت زنان تنها در شرایطی تحقق می‌یابد که سعادت بیشتر همه آحاد جامعه تأمین گردد. به بیان دیگر، اجبار مردان به ایجاد رشد اقتصادی از آن رو است که زنان مصرف‌کننده بتوانند منافع آن را برداشت کنند. در پایان همان دهه، بحث تازه‌ای مطرح شد که در واقع تغییر افراطی و برجسته‌ای را در اندیشه قبلی بیان می‌کرد حاکی از اینکه زنان تنها بهره‌گیران بالقوه از منافع توسعه نیستند بلکه خود از عاملان آن محسوب می‌شوند. بدین لحاظ، حوزه جدیدی در نظر تصمیم‌گیرندگان مرد در خط‌مشی‌گذاری توسعه جوامع مطرح شد مبنی بر اینکه آنها باید برای توسعه سریع‌تر و ایمن‌تر برای زنان سرمایه‌گذاری کنند. در این راستا، در ۱۹۸۹، تغییر خط‌مشی توسعه با این عبارت جدید مطرح شد که «شامل دانستن» زنان در طرح‌های توسعه، به کارآمدی و اثربخشی بیشتر منجر می‌شود بدین معنی که «اگر آنان (زنان) سلامت و بهره‌مند از دانش باشند و به عبارت دیگر، فرصت‌های بیشتری برای دسترسی به دانش، مهارت‌ها و امتیازات برخوردار باشند، از نظر اقتصادی مولدتر خواهند بود» (Eyben; 2008).

در اوایل دهه ۱۹۹۰، در همایش ملل متحد با موضوع «حقوق بشر» قطعنامه‌ای صادر شد که ضمن آن «حقوق زنان»، حقوق بشر شناخته شد. گرتروود مونجلا (Gretrud Monjela) -

دبیرکل کنفرانس چهارم ملل متحد - معتقد بود که اگر قرار است زنان در قرن بیست و یکم در توسعه ملی مشارکت داشته باشند باید به این سؤال اساسی پاسخ داد: «آیا زنان با دریافت سطحی از آموزش که آنها را برای ورود به هر میدانی آماده سازد و آنان را در معرض علوم، فنون و ارتباطات قرار دهد و قدرت خلاقانه آنها را برانگیزد، آن قدر کفایت خواهند یافت که به طور کامل در روند توسعه مشارکت جویند؟» (حقیقت گو، ۱۳۸۴) این سؤال سبب شد که آموزش به عنوان یکی از ده حوزه‌ای که سازمان ملل برای بحث در چهارمین کنفرانس جهانی زنان در پکن در سپتامبر ۱۹۹۵ (۱۳۷۴) مشخص کرد، قرار گیرد. در کنفرانس پکن، دیدگاه تبدیل و تغییر اجتماعی یکپارچه‌ای بدین مضمون مطرح شد: «توسعه، آزادی است و زنان آن را فریاد می‌زنند.» در «برنامه عمل» این کنفرانس این اهداف راهبردی پیشنهاد شد، از جمله آنها عبارت‌اند از:

۱. تضمین دسترسی مساوی به آموزش؛ ۲. تضمین تکمیل آموزش‌ها برای دست‌کم ۸۰٪ کودکان با تأکید خاص بر دختران تا سال ۲۰۰۰؛ ۳. کاهش اختلاف‌ها مبتنی بر جنسیت در حوزه آموزش تا سال ۲۰۰۵ و تأمین آموزش ابتدایی برای همگان تا سال ۲۰۱۵؛ ۴. بهبود دسترسی زنان به کارورزی‌های حرفه، علوم و فنون و فراهم‌ساختن امکان ادامه تحصیلات برای آنان؛ ۵. ایجاد آموزش غیرتبعیض‌آمیز با تنظیم و کاربرد برنامه‌های تحصیلی، کتاب‌های درسی و وسایل کمک‌آموزشی عاری از قالب‌های جنسیتی برای همه سطوح آموزش و پرورش؛ ۶. اختصاص منابع کافی اصطلاحات آموزشی و نظارت بر اجرای آنها؛ ۷. حفظ یا افزایش سطح بودجه‌های مربوط به آموزش در برنامه‌های تعدیل ساختاری و بهبود اقتصادی. (حقیقت گو، ۱۳۸۴)

براساس این بیانیه، سرمایه‌گذاری در آموزش و کارورزی‌های رسمی و غیررسمی برای دختران و زنان، به عنوان یکی از بهترین وسایل رسیدن به رشد و توسعه اقتصادی پایدار و مستمر توصیه شد.

این دیدگاه در نیمه اول سال ۲۰۰۰ تضعیف شده زیرا «مسئله برابری جنسیتی» (gender equity) در مقابل «تبعیض جنسیتی» (gender discrimination) مطرح شد. در این راستا، کمیته‌های حمایت بین‌المللی از حقوق زنان به شدت تقلیل یافتند و کلیه سازمان‌های غیردولتی بزرگ بین‌المللی و سازمان‌های چندملیتی اشتیاق خود را به مسئله برابری جنسیتی از دست دادند.

تلاش بسیار طرفداران برابری جنسیتی حقوق زنان به عنوان یک مسئله مرکزی در خط‌مشی

توسعه بین‌المللی سرانجام سبب گردید در سال ۲۰۰۶ واحد جنسیتی بانک جهانی این شعار را مطرح کرد که «برابری جنسیتی، یک اقتصاد زیرکانه (smart) است» و در این راستا، ریاست بانک جهانی در آوریل ۲۰۰۸ درباره انگیزش برای توانمندسازی و کمال زنان اظهار داشت: «دختران جوان می‌باید فرصت‌های مشابهی همانند پسران داشته باشند که سبب می‌شود آنان مولد باشند. توانمندسازی زنان، یک علم اقتصاد زیرکانه است...» (Eyben, 2008)

مطالعات نشان می‌دهد که سرمایه‌گذاری بر روی نیروی زنان، دستاوردهای اجتماعی و اقتصادی وسیعی در پی دارد به نحوی که همبستگی اقتصادی مثبتی بین درآمدزایی زنان و افزایش وزن کودکان در روند سلامت دیده می‌شود. (Eyben, 2008) در پیام روز بین‌المللی زن در سال ۲۰۰۸ نیز ذکر شده است «برابری جنسیتی» به دلایلی مکملی زیرکانه محسوب می‌شود زیرا می‌تواند به مثابه نیرویی برای رشد اقتصادی و بهبود کیفیت «جامعه به مثابه یک کل» (Society as a whole) عمل کند. در این راستا، در طی اعلامیه‌هایی عنوان شده است که فرصت‌های زنان برای «مساعدت در توسعه» به نحو معنی‌داری بهبود یافته اما رشد اقتصادی در کشورهای در حال توسعه در قیدوبندهایی محصور خواهد بود و محیط‌های توانمندسازی زنان در این کشورها تقلیل می‌یابد. با این همه اعلام شده است که چهارچوب بانک جهانی برای توانمندسازی اقتصاد زنان، مبتنی بر ایجاد بازار کار و زمینه رقابت برای آنان است و از زنان انتظار می‌رود که تولید ناخالص ملی (GNP) کشور خود را افزایش دهند. به این ترتیب، بازدارنده نابرابری جنسیتی در دسترسی زنان به خدمات و منابعی که سبب بارآوری آنان است، فقر و گرسنگی را کاهش می‌دهد. زنانی که توانمند می‌شوند، در نقش خانه‌دار نیز نقش مهمی در تصمیم‌گیری‌های اجتماعی ایفا می‌کنند و توان دادوستد دارند و بنابراین باید بتوانند از تعلیم و تربیت و بهداشت برخوردار شوند. در این راستا، آنان فرصت‌های اشتغال مناسب‌تری برای کسب دستمزد بیشتر پیش‌روی دارند و می‌توانند شرایط خود را ارتقا دهند. (Eyben, 2008)

در این زمینه، برنامه‌هایی با هدف احترام به آزاداندیشی زنان و تحول و اصلاح موانع قانونی، توجه به تعلیم و تربیت دختران، بهداشت مادر و فرزند و رشد اقتصادی، پایگاه زنان را بهبود می‌بخشد و فرصت‌های آنان را برای «مساعدت در توسعه» افزایش می‌دهد. آمارها نشان می‌دهد در کشورهای در حال توسعه از هر ۶۱ زن، یک زن جان خود را در دوره حاملگی و به‌هنگام زایمان از دست می‌دهد که این نسبت در کشورهای توسعه‌یافته ۱ زن از ۱۷ زن است. بر این مبنای، دسترسی به فرصت تحصیلی و میزان آگاهی از دانش

بهداشتی و پزشکی می‌تواند زنان را یاری دهد که در مسیر سلامتی خود و فرزندانشان آگاهانه بکوشند. (USAID, 2010)

در بیان وضعیت برابری جنسیتی در توزیع امکانات برای توانمندسازی زنان در توسعه، گزارش توسعه انسانی (۲۰۰۳ به نقل از رستمی، ۱۳۸۳) بیانگر آن است که در این سال آمار شاخص توسعه انسانی برای ۱۷۵ کشور، شاخص توسعه جنسیتی برای ۱۴۴ کشور و شاخص توانمندسازی زنان برای ۷۰ کشور لحاظ شده است. در این میان، رتبه ایران برای شاخص توسعه انسانی ۱۰۶، برای شاخص توسعه جنسیتی ۸۶ بوده و برای شاخص توانمندسازی محاسبه نشده است. دسترسی به برابری جنسیتی در بیشتر کشورها در جهت بهبود وضع اجتماعی بوده و امتیاز شاخص توانمندسازی جنسیتی برای تمامی کشورها پایین‌تر از شاخص توسعه انسانی یا توسعه جنسیتی است؛ که این نشان می‌دهد که در زمینه توانمندسازی زنان کارهای زیادی باید انجام شود. شایان ذکر است که جامعه‌ای که در آن سیاست‌های اجتماعی تنها با توجه به جنبه‌های اقتصادی طرح‌ریزی شود، نخواهد توانست دستیابی به برابری جنسیتی را تضمین کند. (رستمی، ۱۳۸۳)

در برنامه توسعه سازمان ملل (United Nations Development programme, 2003: Human development Report 2003) برای سرعت‌بخشیدن به پیشرفت در راستای برابری جنسیتی، یک استراتژی پنج مرحله‌ای معرفی شده است. براساس «مرحله سوم» باید دست کم ۳۰٪ از موقعیت‌های تصمیم‌گیری در سطح ملی برای زنان در نظر گرفته شود. در بین ۱۵۶ کشوری که اطلاعات مورد نیاز سازمان ملل را در این زمینه در اختیار آن سازمان قرار داده‌اند، کشورهایی که بالاترین درصد را دارند ۱۳ کشور بوده‌اند که از جمله آنها عبارت‌اند از سوئد، دانمارک، فنلاند، نروژ که ۳۰٪ توصیه‌شده را در این زمینه کسب کرده‌اند. ایران در این فهرست در موقعیت بسیار پایینی قرار دارد. (رستمی، ۱۳۸۳)

در زمینه حضور زنان در بازار کار، آمار منتشر شده نشان‌دهنده آن است که بالاترین درصدها متعلق به کشورهای اروپای شرقی و کمترین میزان مشارکت زنان در بازار، کار از آن اردن، لیبی و عربستان سعودی است. (۱۰٪ یا کمتر) میزان مشارکت زنان در ایران ۱۹٪ گزارش شده است. آمارها نشان می‌دهد حضور زنان در مشاغل حرفه‌ای و فناوریانه بیشتر از موقعیت‌های مدیریتی و اجرایی است. در بین کشورهایی که اطلاعات در اختیار سازمان ملل قرار داده‌اند، تنها در فیلیپین و کاستاریکا زنان اکثر مدیران و مجریان کشور را تشکیل می‌دهند. در ایران آمارها نشان داده‌اند که در مقطع زمانی مذکور، زنان فقط ۵/۲٪ از کل

مواضع مدیریتی و اجرایی را به‌دست آورده بودند. در مقایسه تطبیقی نیز آمارها نشان داده‌اند که کشور ما در زمینه توانمندسازی زنان در تمامی ابعاد توسعه، موقعیت مطلوبی ندارد. (رستمی، ۱۳۸۳)

براساس آنچه اشاره رفت، توجه خاص به تعلیم و تربیت زنان، با عنایت به نقش تأثیرگذار آنان در تربیت نیروی انسانی هم در محیط خانواده و هم در صحنه‌های فرهنگی کشور، ضرورتی اجتناب‌ناپذیر است. زنان را باید به دانش و مهارت‌ها مجهز کرد تا امکان ورود آنان به صحنه‌های مناسب بازار کار و تصدی مشاغل کلیدی هموار شود. مطابق تواناسازی زنان، زنان با برخورداری از فرصت‌های آموزشی کافی می‌توانند کنترل مادی و غیرمادی منابع را به‌دست گیرند و در زندگی خود حق انتخاب داشته باشند. براساس این نظریه، تواناسازی زنان از راه توزیع مجدد قدرت در داخل خانواده و نیز بین اجتماعات مختلف محقق می‌شود.

زنان در آموزش عالی

امروزه اذهان بین‌المللی هرچه بیشتر بر این واقعیت آگاهی یافته که «توسعه» مستلزم توانمندسازی، مشارکت، قابلیت تحمل و پشتیبانی و سبب افزایش فعالیت اقتصادی در جوامع است. (Tadesse, 2009) توسعه کشورهای جنوب و درحال توسعه، یک پیگیری هم‌اوردجویانه در قرن بیست‌ویکم است و به‌سادگی صورت نمی‌گیرد، چراکه این کشورها معمولاً گرفتار بحران اقتصادی یکپارچه فاحشی هستند به‌نحوی که ایجاد مشاغل کافی به‌نحو بسنده‌ای مدیریت نمی‌شود و برای رفع نابرابری اقتصادی در سطح جامعه، روی نیازها و اولویت‌ها آن‌چنان که باید، دقت نمی‌شود.

در طول دو دهه گذشته ارزش تعلیم و تربیت زنان، بازنگری کلی‌ای را به‌خود معطوف داشته است. در اوایل دهه ۱۹۹۰، در «کنفرانس جهانی تعلیم و تربیت برای همه» (World conference on Education for All) که در ژوئیه تایلند برگزار شد، بر تعلیم و تربیت زنان را به‌عنوان بالاترین اولویت نهادهای توسعه بین‌المللی تصریح شد. در این همین زمینه، در «خط‌مشی برای عمل پکن» که سند نهایی چهارمین کنفرانس جهانی زن سازمان ملل در پکن در سال ۱۹۹۵ بود، بر ۱۲ حیطة نگرانی‌زای شاخص در این رابطه تأکید شد؛ تعلیم و تربیت و کارآموزی زنان، یکی از این حیطة‌های شاخص بود. پس از آن، حکومت‌ها خود را ملزم دانستند دسترسی برابر آحاد جامعه را به تعلیم و تربیت

تضمین کنند، ریشه بی‌سوادی را در میان زنان قطع کنند، دسترسی زنان به آموزش حرفه‌ای، علمی و فناوری را افزایش و تعلیم و تربیت آنان را استمرار دهند، تعلیم و تربیت و آموزش بدون تبعیض را گسترش دهند، منابع کافی را برای نظارت بر اجرای اصلاحات آموزشی تخصیص دهند، و آموزش در طول عمر را برای زنان و دختران ارتقا بخشند. (Licuanan, 2004)

در بیان وضعیت تعلیم و تربیت زنان در جهان، توجه فراوانی به سوادآموزی و تعلیم و تربیت پایه آنان معطوف شده است. در این باره، آموزش عالی زنان در جوامع در سطح بین‌المللی به‌شکلی جامع بحث شده است. در کشورهای توسعه‌یافته، نسبت دختران و پسرانی که به مدرسه می‌روند در مقاطع ابتدایی و متوسطه - که آموزش اجباری است - تقریباً یکسان است؛ اما در مقطع سوم (آموزش عالی) شمار پسران به‌راحتی بر تعداد دختران فزونی می‌گیرد؛ و به این ترتیب، دسترسی زنان به زمینه‌های علمی و فنی محدود باقی می‌ماند. به موجب گزارش توسعه انسانی (۱۹۹۳) - از انتشارات برنامه توسعه ملل متحد (United Development Program - UNDP) - نسبت زنان به مردان دانشجوی سال سوم در حوزه‌های علمی و فنی در اسپانیا ۲۸ درصد، در اتریش ۲۵ درصد و در کانادا ۲۸ درصد است. در ایالات متحده نیز طبق تحقیقی که در انجمن زنان دانشگاهی (پیش از ۱۹۹۳) انجام شد، دختران به‌طور نظام‌مند از آموزش برابر محروم می‌شوند و در رشته‌هایی مانند ریاضی و علوم و فناوری، پسران بر دختران ترجیح داده می‌شوند. (یونیسف، ۱۹۹۹) تا سال ۲۰۰۰، میزان تحصیلات دختران در ۱۸ سالگی به‌طور متوسط ۴/۴ سال کمتر از میزان تحصیلات پسران بوده است. (حقیقت‌گو، ۱۳۸۴)

تعداد زنانی که در کشورهای در حال توسعه در آموزش متوسطه ثبت‌نام کرده‌اند، نصف تعداد مردان است. در سراسر جهان، زنان، بخش ناچیزی از دانش‌آموزان رشته‌های ریاضیات و علوم را تشکیل می‌دهند. آمارها نشان می‌دهد که در بسیاری از نقاط جهان، در استفاده از فرصت‌های تحصیل در دوره متوسطه و آموزش عالی برای زنان پیشرفت‌هایی حاصل شده است اما هنوز نابرابری جنسیتی دیده می‌شود. اخیراً در چین، دولت در «برنامه توسعه زنان چین» - که یک برنامه پنج ساله است درباره آموزش و تعلیمات شغلی دستورالعمل‌هایی را در محورهای زیر ارائه کرد:

از بین بردن بی‌سوادی، اجباری شدن آموزش، ایجاد محیط مساعد اجتماعی برای پذیرش آموزش رسمی از سوی دختران، ارتقای تدریجی درصد زنان برای کسب آموزش‌های

متوسطه فنی به‌ویژه در آموزش عالی، برابری در ثبت‌نام در مؤسسات آموزش عالی، و استفاده کامل از انواع مدارس موجود حرفه‌ای و آموزشی بزرگسال. (شادلو، ۱۳۷۷؛ به‌نقل از حقیقت‌گو، ۱۳۸۴)

زنان فارغ‌التحصیل مراکز آموزش عالی باید به‌عنوان بخشی از منابع انسانی در یک کشور دیده شود. اما با اعمال شیوه‌های تبعیضی در دسترسی زنان به تعلیم و تربیت، فرصت‌های حرفه‌ای ناعادلانه توزیع شده و درواقع توان ارزشمند این بخش از نیروی انسانی به هدر رفته است. (Licuanan, 2004: 1)

براساس آنچه اشاره رفت، می‌توان گفت که آموزش عالی برای زنان عواید اقتصادی مهمی در پی دارد که با افزایش بارآوری و سطح درآمد خانواده‌ها مشخص می‌شود. در این زمینه می‌توان به‌طور کلی به فواید فراوان برخورداری زنان از فرصت‌های آموزشی متناسب و برابر اشاره کرد:

۱. **بهداشت بهتر:** یک مادر برخوردار از سطح آموزش بالاتر، فرزندان کم‌تر پرورش می‌دهد. او با داشتن اطلاعات کافی و امکانات مطالعه می‌تواند سلامتی جسمی و روحی فرزندان خود را با داشتن فرزندان کمتر، به‌کارگیری شیوه‌های بهداشتی در باروری و گذراندن دوران حاملگی بی‌خطر، شرایط وضع حمل و مراقبت‌های بهداشتی از نوزاد و طفل تضمین کند.

۲. **بهره‌وری بیشتر:** زنان تحصیل کرده هم در خانه و هم در محل کار کارآیی بیشتری دارند. در این زمینه، پژوهشی که در بانک جهانی تا پیش از سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۲) در ۲۰۰ کشور جهان انجام شده، حاکی از آن است که کشورهای که سرمایه‌گذاری بیشتری در آموزش ابتدایی کرده‌اند بهره‌وری اقتصادی بیشتری دارند بدین‌لحاظ می‌توان گفت که آموزش زنان باعث افزایش بهره‌وری و بهبود کیفیت تولید می‌شود.

۳. **ارتقای پایگاه اجتماعی - اقتصادی:** پژوهش‌ها نشان می‌دهند که زنان تحصیل کرده تمایل بیشتری به بهبود پایگاه اجتماعی خود در سطح خانواده و جامعه دارند و با برخورداری از فرصت‌های مشارکت مالی در تأمین معاش خانواده و آگاهی از مژم‌مژم بودن خویش در روند توسعه اقتصادی، از عزت نفس بیشتر، تمایل به تصمیم‌گیری‌های مستقلانه‌تر و خودگردانی بیشتر در مسائل خود برخوردارند.

درحالی‌که منافع تعلیم و تربیت زنان از نظر رفاه و بهزیستی جوامع در کل و خانواده‌هایشان به‌طور خاص به‌خوبی روشن شده، نقش تعلیم و تربیت در کاهش نابرابری

جنسیتی و بهره‌رسانی به خود زنان بسیار کم‌رنگ مطرح شده است. تعلیم و تربیت یک ضرورت است اما سرمایه‌گذاری برای تحقق برابری جنسیتی و بهبود رفاه زنان کافی نیست بدین لحاظ گفته شده فقط آموزش متوسطه و عالی است که منجر به بهبود گزینه‌ها، فرصت‌ها و نتایج برای زنان می‌گردد. همچنین توصیه شده که توانمندسازی محیط (برای مثال، دامنه‌ای از عوامل اجتماعی و اقتصادی) است به‌نحو مطلوب پیش از تعلیم و تربیت زنان فراهم شود؛ و حتی عقیده بر این است که آموزش عالی، تفاوتی واقعی در زندگی زنان ایجاد می‌کند. تعلیم و تربیت زنان هنگامی بیشترین منافع را برای آنان به بار خواهد آورد که در آنجا حداقل توزیع منصفانه فرصت‌ها برقرار باشد به‌نحوی که زنان به خدمات دسترسی داشته و دارای گزینه‌ها و فرصت‌هایی داشته باشند، و بازار و شرایط اجتماعی، عواید مثبتی را درقبال آنان مطلوب بدانند.

نابرابری‌ها در آموزش عالی

روندهای کلی، بازنمایی‌های روبه‌رشد زنان در آموزش عالی را در برخی نواحی جهان آشکار می‌سازند. در این زمینه، بالاترین نسبت‌ها به اروپا، امریکای لاتین و ایالات متحده عربی و حداقل بازنمایی به کشورهای زیر صحرای افریقا و آسیای جنوبی تعلق دارد. (Licuanan, 2004)

جو حاکم بر کشورهای آسیایی سطح مطلوبی از عدالت و انصاف جنسیتی را تحقق نبخشیده است. در این راستا، سوگیری‌ها نه فقط در نابرابری به دسترسی به فرصت‌های تحصیلی و پیگیری جنسیتی در رشته‌های دانشگاهی است بلکه در برنامه‌درسی، مطالب آموزشی، زبان، برنامه‌های مربوط به خط‌مشی‌ها و طرح‌ها نیز آشکار شده است. اکنون از برنامه‌ها و طرح‌های مربوط به زنان و جنسیت آن‌چنان‌که باید حمایت نمی‌شود و عادی‌سازی مسئله جنسیت در برنامه‌درسی، دسترسی نیافتنی‌تر است، در نتیجه تعداد مردان بسیار بیشتر از زنانی است که مشاغل سطح بالا را در کالج‌ها و دانشگاه‌ها در تصدی دارند. به این ترتیب، در برخی کشورهای آسیایی، ثبت‌نام زنان در آموزش عالی بی‌نهایت پایین است و در این جامعه‌ها نگرش خاصی در مورد کالج‌ها و دانشگاه‌های زنان وجود دارد، به‌نحوی که خانواده‌های محافظه‌کار ترجیح می‌دهند دختران خود را به نهادهای آموزشی خاص زنان (All women institutions) بفرستند. این نهادها، گذشته از ایجاد مجوزی برای دسترسی زنان به آموزش عالی در آسیا، مشابه هر جای دیگر، مکان یگانه‌ای برای

تحصیل و تربیت زنان برای تصدی مشاغل کلیدی محسوب می‌شوند. در این رابطه، نهادهای آموزشی خاص زنان، زمینه‌های کارآموزی مناسبی تلقی می‌شوند که در آنجا زنان می‌توانند هرچه بیشتر و آزادانه رهبری خود را در بافتی رشد دهند که نسبتاً با تصورات قالبی و فشارهای اجتماعی حاکم بر جامعه تحت سلطه مرد (male-dominated society)، بازدارنده نمی‌شود، و تا بدین ترتیب نسبت اعضای هیئت علمی و مدیران اجرایی هرچه بیشتر رشد می‌یابد. کالج‌ها و دانشگاه‌های زنان فضایی آزادمنشانه و قابل تصدیق در مقطعی شاخص در زندگی آنان فراهم می‌آورد تا اطمینان، عزت نفس و قریحه‌های خود را رشد دهند. (Licuanan, 2004)

علی‌رغم نسبت‌های بهبودیافته دسترسی و مشارکت زنان در آموزش عالی در طول چند دهه گذشته در اغلب کشورها، طرح مشخص (تعریف‌شده‌ای) از «پیگیری‌های جنسیتی» (gender tracking) نظیر سلطه زنان در تحصیل در برخی رشته‌ها یا زمینه‌های تحصیلی نظیر هنرهای آزاد، اقتصاد خانواده، پرستاری و تدریس دیده می‌شود؛ در حالی که سلطه مردان در تحصیل در رشته‌های دیگری نظیر حقوق، کشاورزی، مهندسی و علوم طبیعی است. در این زمینه، پیگیری‌های جنسیتی، زنان را در مسیر دستیابی به حرفه‌هایی قرار می‌دهد که اساساً مسئولیت‌های خانگی آنان را بسط و به مردان اجازه می‌دهد مهارت‌های تجاری بیشتری کسب کنند، از قدرت کسب درآمد بیشتر لذت ببرند، که این امر در نهایت، مسئله نابرابری فرصت‌ها برای زنان را تشدید می‌کند.

با این یافته‌های علمی، این واقعیت روشن می‌شود که چرا زنانی که در مراکز آموزش عالی تحصیل می‌کنند، زنانی برجسته هستند که بهره‌های وسیع‌تری را برای پیگیری تحصیلات پس از دبیرستان خود در مقایسه با مردان درک کرده‌اند. (ترومپوسیس، ۲۰۰۴) چالش اصلی آموزش عالی زنان - چه در بافت آموزشی خاص زنان و چه در مؤسسات آموزشی مختلط - فراهم آوردن تعلیم و تربیت منصفانه جنسیتی (gender-fair education) برای دانشجویان است. تعلیم و تربیت منصفانه جنسیتی، اهمیت بیشتر بر برابری زنان و مردان در ذات تعلیم و تربیت است. این نوع تعلیم و تربیت در بردارنده یورش‌وار، به‌دور از تأکید بر مراحل جداگانه و مکمل برای زنان و مردان در حیطه‌های حرفه‌ای متکی بر تصورات قالبی حاکم بر هر جامعه است تا گزینه‌ها و دستاوردهای آنان در چهارچوب‌های فرهنگی جوامع بسط یابد. در واقع، تعلیم و تربیت منصفانه، تجهیز دانشجویان زن با بهترین تعلیم و تربیت در حد امکان نیست بلکه ایجاد محیطی توانمند در جامعه است.

آموزش عالی زنان در ایران

در نگاه اجمالی به روند تحولات و آمارهای آموزش عالی زنان پس از انقلاب اسلامی باید گفت آموزش عالی ایران تحولات کمی و کیفی ژرفی پیدا کرده است. پس از تشکیل ستاد انقلاب فرهنگی در سال ۱۳۵۹، با هدف ایجاد و برنامه‌ریزی گسترش آموزش عالی ایران، در سال ۱۳۶۲ - سال بازگشایی دانشگاه‌ها - که در این فاصله زمانی دانشگاه آزاد اسلامی نیز به‌عنوان یک دانشگاه خصوصی تأسیس شد (سال ۱۳۶۰)، آمارها نشان می‌دهد که در حیطه رشد روند آموزشی از ۱۳۵۷ تا ۱۳۶۷، تعداد دانشجویان بخش آموزش عالی به‌جز دانشگاه آزاد اسلامی رشد متوسط سالانه ۶۳٪ داشته است. میزان رشد متوسط دانشجویان در دوره برنامه اول توسعه (۱۳۷۲ - ۱۳۶۸)، ۱۸/۳ درصد و در طول برنامه دوم توسعه (۱۳۷۹ - ۱۳۷۴)، ۷/۱ درصد بوده و در پایان برنامه سوم توسعه رشدی معادل ۱۴۲۱۶۶۶ به ۱۵۳۳۰۷۳ را نشان می‌دهد. (گزارش ربع قرن عملکرد نظام جمهوری اسلامی ایران - ۱۳۸۱ - ۱۳۵۶ - سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور، ۱۳۸۳ به نقل از بیران، ۱۳۸۳) به این ترتیب، براساس آمارها، زنان و دختران سهم به‌سزایی در تحولات ایفا کرده‌اند، به‌نحوی که سهم زنان از آموزش عالی از ۳۰/۵ درصد در سال تحصیلی ۵۸ - ۱۳۵۷ به ۵۰/۵ درصد در ۸۰ - ۱۳۷۹ و ۶۱/۷ درصد در ۸۱ - ۱۳۸۰ افزایش یافته و این در شرایطی است که پس از بازگشایی دانشگاه‌ها، تعداد دانشجویان زن به‌مدت ۵ سال - از سال تحصیلی ۶۲ - ۱۳۶۱ تا ۶۶ - ۱۳۶۵ - از تعداد دانشجویان زن ابتدای انقلاب (یعنی ۵۸ - ۱۳۵۷) کم‌تر بود. پایین‌ترین سهم زنان از تعداد کل دانشجویان در سال تحصیلی ۷۰ - ۱۳۶۹ معادل ۲۷/۳ درصد بوده که علت آن، کاهش سهمیه زنان در برخی رشته‌ها در سه سال آخر این دوره بوده است. از دهه دوم انقلاب - که با پایان جنگ تحمیلی و آغاز دوران سازندگی همزمان بود - به‌منظور جبران محرومیت، نابرابری و تبعیض‌های جنسیتی در سهمیه زنان در برخی رشته‌ها، همگام با روند رشد چشمگیر سوادآموزی زنان و افزایش میزان ثبت‌نام ناخالص در آموزش متوسطه زنان، بر تقاضاهای اجتماعی آنان برای ادامه تحصیل و گسترش دانش و مهارت و توانایی برای ورود به بازار کار نیز افزوده شد. ایجاد سازمان‌های ویژه زنان برای کارشناسی مسائل زنان در سطح جامعه و تأثیرگذاری بر تصمیم‌گیری‌ها و سیاستگذاری‌ها در سطح برنامه‌ریزی آموزش عالی، به حذف محدودیت‌های مستقیم مربوط به آموزش عالی زنان منجر شد که سبب راه‌یابی جمعیت فشرده از زنانی شد که در مسیر آموزش عمومی و متوسطه قرار گرفته بودند. به این ترتیب، تعداد پذیرفته‌شدگان زن در دانشگاه‌ها افزایش یافت. (پژوهش مرکز مشارکت زنان، ۱۳۸۳؛ به نقل از بیران، ۱۳۸۳)

دهه اخیر شاهد موفقیت زنان در حوزه آموزش عالی است که افزایش عرصه فعالیت آنان را به دلیل افزایش خودباوری و دریافت جایگاه خود در عرصه توسعه کشور با بهره‌گیری از فرصت‌های موجود برای ادامه تحصیلات دانشگاهی در پی داشته به گونه‌ای که میزان تقاضای اجتماعی زنان برای آموزش عالی و ورود به دانشگاه آن‌چنان بالا رفته است که زنان در این زمینه از مردان پیشی گرفته‌اند: در سال ۱۳۸۱، درصد داوطلبان ورود به دانشگاه برای زنان ۵۹/۷ و برای مردان ۴۰/۳ بوده است. این شاخص که در سال ۱۳۷۴ ۴۰/۲٪ بوده، در سال ۱۳۸۱ به ۶۲/۷٪ رسیده است. (دفتر بررسی‌های فنی و آماری وزارت علوم، ۱۳۸۱؛ به نقل از بیران، ۱۳۸۳). این سیر صعودی رشد را با روندی کندتر در «فارغ‌التحصیلان یا دانش‌آموختگان» زن می‌توان مشاهده کرد؛ چنان‌که براساس آمارهای موجود، در طول دوره آموزش عالی پس از انقلاب اسلامی ایران، بالاترین و پایین‌ترین سهم مشارکت زنان در تعداد فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی دولتی به ترتیب در سال‌های تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸ (۳۹/۶ درصد) و ۷۰-۱۳۶۹ (۲۷/۳ درصد) بوده است.

براساس موارد فوق، در چهارمین برنامه پنج‌ساله توسعه در ایران (The Fourth Five – year Development Plan, 2005-2010) ارتقای کیفیت نظام آموزشی در تمامی سطوح ضمن ایجاد اصلاحاتی در برنامه درسی آموزشی، توسعه برنامه‌های مناسب آموزش حرفه‌ای و استمرار روند آن با توجه به بازار کار از طریق تدوین برنامه تعلیم و تربیت و کارآموزی معطوف به آن، به‌عنوان هدف، تمرکز شده است. (ویکی‌پدیا - www.wikipedia.org، تعلیم و تربیت در ایران).

براساس آمارهای موجود، تعداد فارغ‌التحصیلان (دانش‌آموختگان) زن در سال تحصیلی ۵۸-۱۳۵۷، ۲۸/۷ درصد، در سال تحصیلی ۷۱-۱۳۷۰، ۳۱/۶ درصد و در سال تحصیلی ۷۹-۱۳۷۸، ۳۹/۶ درصد کل فارغ‌التحصیلان بوده است. (بیران، ۱۳۸۳). مطابق داده‌های آماری دیگر، افزایش پذیرش زنان در دانشگاه‌ها از ۴۰/۲ درصد در سال ۱۳۷۴ به ۶۲/۷ درصد در سال ۱۳۸۱ ارتقا یافته است. در سال تحصیلی ۸۲-۱۳۸۱، از ۸۰۹۵۶۷ پذیرفته‌شده‌های در دانشگاه‌های دولتی، ۴۱۲۸۴۸ نفر زن بوده‌اند که این شاخص در دانشگاه آزاد اسلامی، ۴۳۵۴۳۵ دانشجوی زن از ۸۶۴۱۹۰ نفر کل پذیرفته‌شدگان را به خود اختصاص می‌دهد. در همین سال، زنان در رشته‌های علوم انسانی، علوم پایه و هنر بیشتر از مردان در دانشگاه‌های دولتی پذیرفته شده‌اند و در دانشگاه آزاد نیز تعداد دانشجویان زن در حیطه‌های علوم پزشکی، علوم انسانی، علوم پایه و هنر بر تعداد مردان برتری داشته است. (بیران، ۱۳۸۳)

در سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴، تعداد کل دانشجویان تحت پوشش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و نیز دانشگاه آزاد اسلامی از ۲۴۵۲۱۸ نفر به ۲۳۸۸۱۶ نفر کاهش یافت. در این میان، تعداد دانشجویان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی و پیام نور با ۱۲ درصد کاهش به حدود ۱۱۹۱ نفر و دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی با ۹ درصد افزایش به حدود ۱۱۹۸ نفر رسید.

همچنین در این سال تحصیلی، تعداد کل دانشجویان مرد و زن به ترتیب با افزایشی معادل ۱/۱ درصد و کاهشی معادل ۵/۹ درصد نسبت به سال تحصیلی قبل، به ۱۱۵۷۱۰ نفر و ۱۲۳۲۱۰ نفر رسید. (گزارش اقتصادی و ترازنامه ۱۳۸۴ بانک مرکزی جمهوری اسلامی، ۱۳۸۵)

در سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴، در میان دانشجویان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی تحت پوشش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، تعداد دانشجویان رشته‌های «علوم تربیتی و تربیت معلم»، «معماری و شهرسازی» و «هنرهای زیبا» به ترتیب با ۴۳/۵۲، ۵۰/۶ و ۵۰ درصد افزایش نسبت به سال تحصیلی قبل، بیشتر از سایر رشته‌ها رشد داشته است. در این سال، رشته‌های «مهندسی» و «امور اداری، بازرگانی و مدیریت» با داشتن سهمی به ترتیب معادل ۱۹/۸ و ۱۵/۵ درصد بیشترین میزان از کل دانشجویان دانشگاه‌ها و مؤسسات آموزش عالی دولتی تحت پوشش وزارت علوم، تحقیقات و فناوری دارا بودند.

جدول ۱. کل دانشجویان کشور در سالهای تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳ و ۸۵-۱۳۸۴

سهم (درصد)	درصد تغییر		سال تحصیلی			
	۱۳۸۴-۸۵	۱۳۸۳-۸۴	۱۳۸۴-۸۵	۱۳۸۳-۸۴		
۴۹/۹	۵۵/۲	-۱۲/۰	۴۶/۶	۱۱۹۱۰۴۸	۱۳۵۴۲۷۹	آموزش عالی دولتی*
۲۷/۵	۳۱/۷	-۱۵/۶	۵۷/۸	۶۵۶۸۴۷	۷۷۸۶۴۳	زن
۲۲/۴	۲۳/۵	-۷/۲	۳۳/۷	۵۳۴۲۰۱	۵۷۵۶۳۶	مرد
۵۰/۱	۴۴/۸	۹/۰	۱۳/۵	۱۱۹۷۵۲۱	۱۰۹۸۴۹۱	دانشگاه آزاد اسلامی
۲۴/۱	۲۱/۶	۸/۵	۱۰/۱	۵۷۴۸۱۵	۵۲۹۹۹۳	زن
۲۶/۰	۲۳/۲	۹/۵	۱۶/۸	۶۲۲۷۰۶	۵۶۸۴۹۸	مرد
۱۰۰/۰	۱۰۰/۰	-۲/۶	۲۹/۶	۲۳۸۸۵۶۹	۲۴۵۲۷۷۹	جمع

مأخذ: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و دانشگاه آزاد اسلامی، معاونت دانشجویی

* دانشجویان دانشگاه پیام نور را هم در بر می‌گیرد.

براساس آمارهای مندرج در جدول ۱، تعداد دانشجویان زن در آموزش عالی دولتی از

۳۱/۷ درصد در سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳ به ۲۷/۵ درصد در سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴ تقلیل یافت؛ و این در شرایطی بود که این آمار در دانشگاه آزاد، افزایش ۲۱/۶ درصد به ۲۴/۱ درصد را به ترتیب سال‌ها نشان می‌دهد. کل دانشجویان زن پذیرفته‌شده در هر دو نظام آموزش عالی مزبور در سال تحصیلی ۸۴-۱۳۸۳ معادل ۵۳/۳ درصد و در سال تحصیلی ۸۵-۱۳۸۴ برابر با ۵۱/۶ درصد بوده است. در سال تحصیلی ۱۳۸۷-۱۳۸۶ (برابر با ۲۰۰۷ میلادی)، اکثریت دانشجویان ثبت‌نام کرده در دانشگاه‌های ایران زنان بوده‌اند که معادل ۶۰ درصد کل دانشجویان را تشکیل می‌دادند (ویکی‌پدیا - www.wikipedia.org،-، تعلیم و تربیت در ایران)؛ و در سال تحصیلی ۸۸-۱۳۸۷ زنان ۶۱ درصد کل ظرفیت پذیرفته‌شدگان در کنکور سراسری را به خود اختصاص دادند که این شاخص در سال تحصیلی ۸۹-۱۳۸۸ معادل ۶۰/۳ درصد گزارش شده است.

با مروری بر داده‌های مزبور می‌توان گفت در راستای تحقق عدالت جنسیتی و فراهم‌آوردن زمینه‌هایی که در آنها دختران، به اندازه پسران از فرصت‌های آموزشی داشته باشند، با توجه به شرایط خاص فرهنگی و اجتماعی کشور، تنظیم برنامه‌هایی در جهت جلب اعتماد والدین برای موافقت با تحصیل دخترانشان، از زمره اهداف مهم بوده است.

در طول برنامه سوم توسعه، به مواردی چون رفع تبعیض جنسیتی در زمینه دسترسی دختران به آموزش‌های مهندسی و کشاورزی، رفع شکاف جنسیتی در آموزش علوم، ریاضیات و علوم کاربردی و تصویب کلیات مربوط به حذف شرط تأهل در خصوص اعزام دختران برای ادامه تحصیل به خارج از کشور توجه شده است ضمن اینکه به مسائلی چون رفع محدودیت‌های تدریجی مشارکت زنان در سطوح مدیریت و تصمیم‌گیری به‌ویژه در چهارچوب نظام آموزشی کشور نیز توجه شد.

پیامدهای افزایش شمار زنان در آموزش عالی ایران

چنان‌که پیش‌تر اشاره شد، حضور دختران در آموزش عالی کشورها پدیده‌ای جهانی است؛ اما باید توجه داشت که چگونه می‌توان از این حضور برای استوار کردن بنیادهای توسعه پایدار جامعه بهره گرفت. برنامه‌ریزان توسعه کشور بر این نکته تأکید دارند که چنانچه حرکت جاری - یعنی برتری تعداد فارغ‌التحصیلان زن به مرد در سطح آموزش عالی - در مسیری منطقی هدایت نشود، مسائلی در حیطه‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی بروز می‌کند که آنان برای پیشگیری از این ابعاد نگران‌کننده و مقابله با آنها ناگزیر خط‌مشی‌ها و رهنمودهایی

برای رفع نابرابری جنسیتی موجود در آموزش عالی زنان در همه رشته‌های دانشگاهی و برقراری تعادل جنسیتی در میان آموزش‌دیدگان جامعه خواهند کرد و در این مسیر، روند توسعه شتاب گیرد. امروزه بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند «بحرانی که امروز پیش روی جامعه ایرانی در زمینه آموزش زنان است، افزایش زنان تحصیل کرده است»؛ (ظرافت، ۱۳۸۳) و این در شرایطی است که در حوزه تأثیر آموزش عالی زنان گفته شده است که برخورداری از آموزش عمومی و آموزش عالی در سطوح مختلف فردی، خانوادگی و اجتماعی، بر سبب‌بود جایگاه زنان در صحنه‌های زندگی شخصی، اجتماعی و صنعتی آنان دارد.

در بُعد اقتصادی، زنان تحصیل کرده و مجهز به دانش مهارتی و فناوری اطلاعات می‌توانند به‌عنوان یک منبع انسانی در صحنه کار در جوامع، هم‌تای مردان در زمینه‌هایی که حضور آنها بتواند به‌نحو مثمرترتری مطرح شود، ظاهر شوند. این امر مستلزم آن است که نابرابری جنسیتی در ارائه سهمیه پذیرش دانشجوی به زنان برای تحصیل در مقطع آموزش عالی بنابر نیازهای واقعی جوامع در حال توسعه که امکان بهره‌گیری از این نیروی انسانی را پس از فارغ‌التحصیلی به‌طور قطع فراهم سازد، بنابر توانمندی‌های فیزیکی آنها فراهم شود تا این نیروی انسانی ماهر و متخصص بتواند در عرصه کار و مدیریت به‌عنوان شهروندی مسئول و آگاه و به‌مثابه زیرمجموعه‌ای از سرمایه انسانی آماده شود. اگرچه افزایش مشارکت موجب افزایش سهم زنان در نیروی کار فعال جامعه و اشتغال آنها شده است و می‌تواند شانس بیشتری برای توسعه شغلی و نیل به مشاغل با‌مراتب بالا را برای آنان فراهم آورد، ولی از سوی دیگر ممکن است ضمن افزایش درخواست‌های آنها باعث «گنگی و ناهمگونی نقش» شود چرا که زنان مجبورند چندین نقش اجتماعی (خانه‌داری، فرزندداری، مسئولیت شغلی، ...) را هم‌زمان ایفا کنند. (وداد‌هید، ۱۳۸۲؛ به‌نقل از بیران، ۱۳۸۲)

برخی از صاحب‌نظران معتقدند که آموزش زنان و افزایش مشارکت آنان در آموزش عالی در حیطه سیاسی زمینه‌ساز دسترسی آنان به مجاری قدرت و اقتدار و تصدی مشاغل کلیدی است تا آنان بتوانند در نظام‌های سیاسی ملی قدرت سیاسی برخوردار شوند (بیران، ۱۳۸۳). در این راستا است که ارزش‌های اجتماعی‌ای نظیر پایگاه و طبقه اجتماعی، جنسیت، نژاد، و قومیت می‌تواند جای خود را به ارزش‌های اکتسابی نظیر تحصیلات، مهارت، شایستگی، و دانایی بدهد. در بعد فردی تأثیر آموزش عالی بر زنان، نخست می‌توان گفت آگاهی‌هایی اجتماعی در مورد نوع روابط انسانی و رابطه با زوجین و هشیاری در مورد حقوق قانونی و تحولات ارزشی در نگرش زنان تحصیل کرده به همسرگزینی و نوع آن و تعیین سن ازدواج در حد

فاصل مناسب به‌نحوی که آمادگی‌های روحی و جسمی برای پذیرش زوج وجود داشته باشد، رعایت فاصله سنی مناسب، گریز از ازدواج‌های زودرس و عجولانه که حاصل سنت‌های فرهنگی بدون تطابق با زمان است، احساسات و هیجانات تند، یا مناسبات خانوادگی و مالی سبب می‌شود زنان تحصیل‌کرده با آگاهی دقیق‌تر از جایگاه خود به‌عنوان زن شاغل، در مقام همراه و مادری آگاه در صحنه‌های مختلف، ایفای وظایف محوله را انجام می‌دهند. دانش و آگاهی زن در مقام مادر در امور فرزندپروری و جامعه‌پذیری فرزندان قطعاً تأثیر شگرفی بر تکوین شخصیت کودکان و فرایند تربیت آنان به‌عنوان شهروندی مسئول و وظیفه‌شناس دارد. الگوپذیری فرزندان دختر از مادران شاغلی که با توانمندی بسیار وظایف مادرانه، همسر و مسئولیت‌های اجتماعی را براساس برنامه‌ریزی دقیق زندگی خانوادگی انجام می‌دهند، زمینه‌ساز پرورش روحیه پشتکار، ایثار و احساس مسئولیت درقبال دیگران نزد کودکان خواهد شد و آنان را در حرکت در مسیرهای توسعه علمی و صنعتی کشور یاری خواهد داد. مادران تحصیل‌کرده در نحوه برخورد با مسائل و مشکلات فرزندانشان در حوزه تحصیلی و عاطفی و رشد روانی و جسمانی، با تسلط بیشتری عمل می‌کنند و با برقراری رابطه مستمر با مدرسه، کودکانشان را در مسیر انجام تحصیلات یاری می‌دهند.

تأثیر آموزش عالی زنان بر شیوه‌های همسرگزینی آنان را در ابعاد مختلفی می‌توان بررسی کرد. زنان تحصیل‌کرده غالباً بیشتر تمایل دارند در همسرگزینی فارغ از سنت‌های فرهنگی حاکم عمل کنند یا انزوا اختیار کنند و هیچ‌گاه ازدواج نکنند، زیرا در مواردی دریافته‌اند بنابر میزان تحصیلات و پایگاه شغلی خود زوج هم‌تای خود را به‌دشواری می‌یابند. در موارد دیگر، ادامه تحصیلات عالی و یافتن شغل مناسب غالباً سبب می‌شود سن همسرگزینی به‌تعویق افتد که این خود در جامعه جوان ایران که بنابر سنت‌های دینی و فرهنگی خود که مطابق آنها ازدواج‌های زودهنگام پس از به سن قانونی رسیدن دختر در اوایل دهه دوم زندگی تشویق می‌شود، خود عاملی است که وجود فرصت‌های همسرگزینی بنابر هم‌تای تحصیلات و سنی را برای زنان تحصیل‌کرده بسیار محدود می‌سازد.

در مورد زوجین نیز الگوی رابطه هنگامی که زن آموزش عالی و جایگاه شغلی دارد و نیمی از درآمد خانواده را تأمین می‌کند، مشخصه‌های خاصی دارد. زنان تحصیل‌کرده به‌همان نسبت که بر ایفای وظایف خویش به‌عنوان همسر آگاهی بیشتری دارند، بنابر ادراکاتی از خود کارآمدی (self-efficacy) خویش و دانش از حقوق مدنی و شهروندی خود انتظار دارند که حرمت پایگاه، اندیشه و دانش آنها نزد همسرشان رعایت شود و بنابر

اصل احترام متقابل و تفاهم - که زیرساز سلامت روانی خانواده است - بدور از مناقشات در ساختار قدرت خانواده خلاف اصل سلطه‌گری مرد و زیرسلطه‌بودن زن از جایگاه برابری در تصمیم‌گیری‌های حیاتی در خانواده داشته باشند. زنان تحصیل‌کرده اعمال خشونت‌های خانوادگی را علیه خود نمی‌پذیرد و انتظار دارند ارزش و هویت شخصی آنان تحت هیچ شرایطی خدشه‌دار نشود.

درکنار تمامی جوانب مثبت افزایش مشارکت زنان در آموزش عالی، گفته شده است که این مشارکت فقط از حیث صوری و کمی افزایش یافته و از لحاظ کیفی و محتوایی، تحولی در آن حاصل نشده است آن‌چنان که بتواند جایگاه واقعی زنان تحصیل‌کرده را در روند توسعه جامعه مشخص کند و در واقع زنان این مشارکت را بنابر نوعی جبر اجتماعی و هنجاری - که خود تشدیدکننده تب «مدرک‌گرایی» است - انجام می‌دهند و این، با انتظاراتی حاکی از جایگاه زن تحصیل‌کرده و شایستگی‌های او در روند توسعه مغایرت دارد. در جامعه ما زنان ناگزیرند برای قرار گرفتن در مراتب بالای قشریندی اجتماعی و فعالیت در جامعه مدرک‌سالار، استفاده از فرصت‌ها در نظام نامتوازن گزینش همسر در چهارچوب‌های فرهنگی کاذب و ناسالم و تعریف‌نشده و احراز مشاغل پردرآمد به‌منظور همراهی بیشتر با مشکلات مالی خانواده برای تأمین حداقل معاش، به‌دنبال آموزش‌های عالی‌تر و مدارک بالاتر باشند (بیران، ۱۳۸۳).

اما آمار ۶۰/۳ درصد پذیرفته‌شدگان دختر در دانشگاه‌های سراسر کشور در سالهای اخیر و برهم خوردن توازن جنسیتی معلول سهمیه‌بندی‌های نادرست در گزینش دانشجویان از یک سو و گرایش روزافزون فارغ‌التحصیلان دوره متوسطه مرد به بازار کار آزاد برای کسب درآمد بیشتر به‌جای ادامه تحصیلات عالی پس از گذشت سه دهه از وقوع انقلاب اسلامی، تصویر نسل جدید زنانی را ترسیم می‌کند که از لحاظ علمی و فرهنگی باسوادتر شده و خودباوری آنها درکنار اعتمادبه‌نفس‌شان افزایش یافته است چراکه می‌توانند ضمن آشنایی با دنیای اطراف خود، به‌نحو مطرح‌تری در صحنه‌های شغلی حضور یابند و مشاغل کلیدی را در دست گیرند. این وضعیت شاید هنگامی پیامدهای مطلوب‌تری را در پی داشته باشد که جامعه ایران درمقابل این انرژی فعال شود و سرمایه انسانی عظیم با مدیریت برنامه‌ریزی شده و دقیق، امکان بهره‌مندی سریع و به‌کارگیری آن را در فرایند کار، توسعه و جلب مشارکت اجتماعی داشته باشد؛ چه، در غیراین‌صورت بحران‌های اجتماعی ناشی از بیکاری و عدم جذب مناسب نیروی کار متخصص زن در روند توسعه اجتماعی بروز خواهد کرد.

امروزه کشور با معضل بیکاری نیروهای تحصیل کرده و متخصص و روند رو به افزایش فارغ‌التحصیلان بیکار دانشگاه‌ها روبه‌رو است؛ زیرا در نظام آموزش عالی کشور، بدون در نظر گرفتن نیاز بازار کار نیروهای تربیت می‌شوند که کوچک‌ترین تأثیری در بازار اقتصادی و فرهنگی کشور ندارند و با بیکاری مواجهند. در این شرایط اگر زنان متأهل باشند و نیمی از بار معاش خانواده را تعهد کنند، بار سنگینی را به مانند زنانی که سرپرست خانوار هستند، به دوش می‌کشند. معضل ازدواج‌های ناهمخوان از نظر پایگاه تحصیلی برای زنان تحصیل کرده‌ای که باید در مواردی همسران خود را از میان مردانی انتخاب کنند برای کسب درآمد بیشتر از رسته حقوق‌بگیران دولتی گریخته‌اند و به تبع آن وضعیت ثبات درآمدی آنان در بازار کار ضمانت محکمی همانند حقوق‌بگیران دولتی و شاغلان بخش خصوصی ندارند نیز بر بار سنگینی که بردوش زنان است، می‌افزاید.

بر اساس آنچه عنوان شد، زنان باید در رشته‌هایی تحصیل کنند که امکان فعالیت در بازار کار مبتنی بر آن رشته‌ها در جامعه کنونی فراهم باشد نه در رشته‌هایی که امکان پذیرش شغلی آنها تقریباً صفر است. لذا وقت و امکانات تحصیلات عالی زنان باید به رشته‌هایی اختصاص یابد که دستاوردهای ملی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی برای کشور به‌دنبال داشته باشد و سهمیه‌بندی جنسیتی برای تحصیل در برخی رشته‌های دانشگاهی باید بر مبنای نیاز بازار کار کشور به‌ویژه صحنه‌هایی که فارغ‌التحصیلان زن بتوانند به‌نحو کارآمدی در آنها مفید واقع شوند در نظر گرفته شود؛ اما برنامه‌ریزان آن‌چنان که باید به این اصل توجه نمی‌کنند و دیده می‌شود که اغلب فارغ‌التحصیلان زن رشته‌های جغرافیا، تاریخ، فلسفه، ... در هیچ سازمان، نهاد و مرکز تخصصی نمی‌توانند شغلی متناسب با مدرک تحصیلی خود پیدا کنند. آمار ارائه‌شده وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی در زمینه درصد جویندگان کار در رشته‌های پزشکی در سال ۱۳۸۱ نشان می‌دهد که ۷۵ درصد فارغ‌التحصیلان زن، جویای اشتغال در زمینه پزشکی بودند در حالی که این رقم در مردان ۲۵ درصد بوده است (ظرافت، ۱۳۸۳).

افزایش حضور دختران در عرصه تحصیلات دانشگاهی، امتیازی برای آن در این مسابقه نیست بلکه نشان‌دهنده این حقیقت است که صلاحیت و شایستگی علمی در بازار کار معنای خود را از دست داده است و وابسته نبودن دانشگاه و بازار کار - که معمولاً توجهی به تخصص نمی‌شود - بحران بیکاری را سبب شده است. بنابراین، از آنجا که پسران به‌علت رونق بازار کار آزاد میل کمتری به ادامه تحصیل در دانشگاه دارند، عرصه برای حضور دختران

گسترده‌تر شده است؛ همچنین از آنجا که پذیرش طرح سهمیه‌بندی جنسیتی، نادیده‌گرفتن حقوق مسلم افراد است، با کاهش سهمیه دختران برای تحصیل در برخی رشته‌های دانشگاهی نمی‌توان سد کنکور را برای پسران شکست و شانس ورود آنان را به دانشگاه‌ها افزایش داد. در واقع افزایش شمار زنان تحصیل‌کرده هم فرصت است هم تهدید: فرصت از آن جهت که اگر آموزش‌هایی در اختیار آنان قرار گیرد که مناسب نیازها و توان آنها باشد، امکان برخورداری از اشتغال مؤثر آنها در بازار کار فراهم می‌شود؛ و تهدید بدان علت که با افزایش آمار زنان فارغ‌التحصیل، تعادل پایگاه اجتماعی بین زنان و مردان به هم می‌خورد و با ادامه این روند، نه تنها امکان قطعی افزایش فارغ‌التحصیلان بیکار در سطح کشور وجود دارد بلکه در سطح روابط میان فردی نیز نظیر همسرگزینی پیامدهای مطلوبی برای زنان و مردان انتظار نمی‌رود؛ و این، نسل آتی جامعه یعنی تعلیم و تربیت فرزندان آنان را متأثر می‌سازد.

پیشنهادها

بر مبنای آنچه در این نوشته آمد در پاسخ به چالش‌های برخاسته از روند فزاینده شمار دانشجویان زن در آموزش عالی، به نظر می‌رسد برای آنکه کشور بتواند در روند توسعه همه‌جانبه متکی بر نیروی انسانی زنان آگاه به فناوری اطلاعات و مسئول و متعهد به‌مثابه نیمی از توان بالقوه انسانی عمل کند و در ضمن افزایش شمار دختران و زنان فارغ‌التحصیل دانشگاه‌ها «تهدید» برای توسعه اجتماعی و فرهنگی تلقی نشود لازم است که برنامه‌ریزان و دست‌اندرکاران ترسیم حواشی توسعه آموزشی و اقتصادی کشور به ایجاد تعادل بین نیازهای بازار کار و گزینش داوطلبان تحصیل در رشته‌های مورد نیاز در بخش آموزش عالی در دانشگاه‌ها اقدام کنند. در این راستا باید رشته‌های تحصیلی‌ای در دانشگاه‌ها ایجاد شود که با نیازهای بازار کار صنعت و برنامه‌های توسعه اقتصادی کشور هماهنگ باشد. در این زمینه، بهره‌گیری از دانش، ابزارها و فناوری‌های نوین در ایجاد زمینه‌های اشتغال برای فارغ‌التحصیلان دانشگاه‌های زن، راه نجاتی است در برابر معضل بیکاری.

از سوی دیگر باید برای آگاه کردن زنان تحصیل‌کرده از گستره فعالیت مفید خود - که در بدو امر حفظ سلامت جامعه و نسل آینده است - از طریق فحوای درونی دانشگاهی آنان و ارتباطات رسانه‌ای اقداماتی صورت گیرد تا بدین وسیله دامنه انتظارات زنان برای پذیرفتن مسئولیت‌های اجتماعی و دستیابی به شغل مناسب تغییر کند. آنچه مسلم است، آن است که در بسیاری از حیطه‌های شغلی به‌ویژه مشاغل سنگین در حوزه علم و صنعت، توسعه

اشتغال و فعالیت زنان تحصیل کرده، با توجه موانع فرهنگی یا توانمندی‌های جسمی آنان، با محدودیت‌هایی مواجه است. این مسئله، مانع از آن نیست که جامعه در حال توسعه ایران تخصص‌ها و توانمندی‌های زنان تحصیل کرده را در سطح آموزش عالی باور کند؛ چه، سهم مدیران زن متخصص به کل مدیران متخصص در سطح کشور در سال ۱۳۸۳، ۷٪ گزارش شده است. هرچند که زنان پله‌های خودباوری را به سرعت طی می‌کنند، به‌نظر می‌رسد هنوز راهی طولانی برای رسیدن به مرز شایسته‌سالاری در پیش روی توسعه زنان در کشور دارند. چه بسیاری از زنانی که با تخصص و توانمندی‌های بالا هنوز از حقوق و دستمزد کمتر از یک شهروند عادی در کشور برخوردارند. نکته غیرقابل انکار این است که در روند رشد مردم‌سالاری و توسعه پایدار باید سرمایه انسانی سترگ و متخصص زنان با ایجاد فرصت‌های شغلی به‌ویژه در سطوح تصمیم‌گیری بهره‌گیری شود و درکنار آن، توازن جنسیتی که به دلیل مشارکت ناکافی مردان در عرصه آموزش عالی برهم خورده است، بار دیگر برقرار شود؛ و در این زمینه لازم است به توزیع عادلانه و مستدل سهمیه تحصیل زنان و مردان در برخی رشته‌ها توجه شود تا از بروز بسیاری از ناهنجاری‌های اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی ممانعت به‌عمل آید.

پی‌نوشت

۱. توسعه اقتصادی بر تغییرات پیشرونده در ساختار اجتماعی - اقتصادی یک کشور، تغییر در سازمان فناوری و نهادی و نیز تغییر در طرح توزیع درآمد دلالت دارد.

منابع

بیران، صدیقه (اسفند ۱۳۸۳). «زنان در آموزش عالی کشور؛ حضور کمی یا کیفی؟» پیام زن - ۱۵۶ (ویژه‌نامه زن در جمهوری اسلامی ایران - دفتر دوم) ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، هنری، سال سیزدهم، شماره دوازدهم.

بشریه، حسن (۱۳۷۱). «نهادهای سیاسی و توسعه»، فرهنگ توسعه، سال اول، ش ۳، ص ۵.
حقیقت‌گو، مریم (فروردین ۱۳۸۴). «تحصیلات دختران، سندی ماندگار و مایه افتخار (عملکرد ۲۵ ساله آموزش و پرورش، آمارها و مقایسه‌ها با دیگر کشورها)»، پیام زن (ویژه‌نامه زنان در جمهوری اسلامی ایران - دفتر سوم)، ماهنامه فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و هنری، سال چهاردهم، شماره یکم، صص ۲۸۲ - ۳۰۸.
رستمی، فرحناز (اسفند ۱۳۸۳). «زنان ایران و نقش‌آفرینی در توسعه فراگیر»، پیام زن - ۱۵۶ (ویژه‌نامه زن در جمهوری اسلامی ایران - دفتر دوم، سال سیزدهم، شماره دوازدهم، صص ۲۰۸ - ۱۹۶).

سرکار آرائی، محمدرضا (۱۳۷۳). «آموزش و پرورش و توسعه»، فرهنگ توسعه، سال سوم، ش ۱۵، ص ۶. گزارش اقتصادی و ترازنامه ۱۳۸۴ بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران (تصویب شده در مجمع عمومی مورخ ۱۳۸۵/۷/۲) مرداد ۱۳۸۶ تهیه و تنظیم: اداره بررسی‌ها و سیاست‌های اقتصادی بانک مرکزی جمهوری اسلامی ایران.

ظرافت، آتوسا (اسفند ۱۳۸۳). «تساوی جنسیت در آموزش عالی، فرصت یا تهدید»، پیام زن - ۱۵۶ (ویژه‌نامه زن در جمهوری اسلامی ایران - دفتر دوم، سال سیزدهم، شماره دوازدهم، صص ۳۸۰ - ۳۷۴).

Eyben, Rosalind (2008). *Making Women Work for Development-again*. Published by Rosalind Eyben and Open Democracy.

Gregory, Derek; Ron, Johnston et al (2009). *The dictionary of Human Geography*, 5th, Wiley-Blackwell.

Licuanan, Patricia B. (2004). The Challenge of Woman's Higher Education in Asia. *International Higher Education*, p:1-6.

wikipedia, The free encyclopedia, "North-south divide": Education in IRAN, PP:1-6.

Tadesse, Admassu (2009). A Perspective on SME Financing in Africa. *Private sector & Development*, issue 1 *Mauf*. 2009.

Thirlwall, A.P. (1994). *Growth and Development* Macmilan Press, Ltd. UNIFEM South Asia Office. Working for Women's Empowerment and Gender Equality, Copyright United Nations Development Fund for Women <http://www.unifem.org.in>.

USAID Women in Development (WID). Gender at USAID, <http://www.usaid.gov/our-work/cross-cutting-programs/wid>.

Troupoucis, Patriud (2004). Women reap more benefits from higher education, study finds (Block issues in higher education).